

عرض خود می‌بری و زحمت ما می‌داری

اکبر نحوی

در پاسخ به بیانات آقای پورپیرار این چند کلمه قلمی گردید:

۱. به کار داشتن علامت تعجب در نوشته‌های شما از آن روی بود تا حضرتعالی در امر نگارش و به‌کارگیری واژه‌ها دقت بیشتری مبذول فرمایید.

۲. در مورد افتادن حرف «ی» از یکی از عبارات شما، حق با جنابعالی است اما این خرده‌گیری افتضاح را بیشتر می‌کند. پس لطفاً دربارهٔ عبارت «مصر و مصری دیده» اندکی توضیح دهید. عین عبارت شما چنین است: «گمان نمی‌کنم هیچ مصر و مصری دیده‌ای تا به امروز چنین حیوانی در آن کناره دیده» (چاپ دوم، ص ۱۷۲، س ۱۳).

۳. نوشته‌اند که بنده معنی کلمهٔ سواد را نمی‌دانسته‌ام و مراد ایشان از سواد، «شبح و سیاهی» بوده است. روشنگری آقای پورپیرار مایهٔ بسی سپاس و امتنان بنده شد. پس عبارت ایشان به زبان ساده چنین می‌شود: سعدی سالیانی را به خودسازی می‌پردازد بی‌آن که از خود سیاهی و شبحی را آشکار کند. عین گفتار آقای پورپیرار از این قرار

است: «باری شیخ صالح پیشین از آن پس سالیانی را به خودسازی بی‌آن که سوادى از خود ظاهر کند، می‌گذراند»، (ص ۲۵۴).

۴. نوشته‌اند که نقد بنده نتیجه «عقل جمعی» بوده است. روشن است که نقد کتاب ایشان نیازی به «عقل جمعی» ندارد و چنان که در بحث جامع بعلبک نشان داده‌ام، کذب افادات ایشان را دانش‌آموزان دبیرستانی نیز درک می‌کنند. با این حال این ادعا نوعی «برون‌افکنی» است، یعنی خصلت‌ها و کردار خود را ناخودآگاه به دیگری نسبت دادن. از قرائن و امارات متعدد چنین برمی‌آید که ایشان در نگارش کتاب‌شان دست تنها نبوده‌اند و بعضی سخنان بی‌اساس را، مثلاً آن‌چه را که درباره علاءالدین خلجی و فتح سومنات و بهاءالدین زهیرنوشته‌اند و منبع خود را ذکر نمی‌کنند، رندی شیر پاک خورده که به اشتباهی وصف‌ناپذیر ایشان به کشف و کرامات آگاه بوده، به خوردشان داده و ایشان را به غیب‌گویی واداشته است.

۵. در خصوص شدالازار و جنید شیرازی نظرشان را به این عبارات جلب می‌کنم: «در شیعه بودن ابوالقاسم جنید شیرازی و پسرش عیسی بن جنید نیز جای تردید نیست. شیخ آقا بزرگ تهرانی در چند مجلد از الذریعه (!) آثار این پدر و پسر را در ردیف تألیفات شیعه (!!) فهرست کرده است.» (ص ۲۶۹).

از این عبارات مششع پر پیدا است که ایشان با الذریعه و هدف از تألیف آن آشنا نیستند و به صرف معرفی شدن شدالازار و ترجمه آن در الذریعه توهّم کرده‌اند که جنید و پسرش شیعه بوده‌اند. بنده کجا نوشته‌ام که صلاحیت آقا بزرگ تهرانی از سعید نفیسی کمتر بوده است؟ نوشته‌ام که معرفی شدن شدالازار در کتاب مرحوم آقا بزرگ، دال بر شیعه بودن جنید نیست و مرحوم سعید نفیسی در مقدمه دیوان جنید درباره مذهب وی بحث کرده است.

۶. درباره بعلبک کافی بود که آقای پورپیرار فقط نظر خود را درباره جامع بعلبک که در گفتار بنده معرفی شده، ابراز می‌کردند.

۷. درباره بغداد و تاریخ تصوف توصیه می‌کنم که نوشته بنده را با دقت مطالعه بفرمایند. اظهار نظرایشان درباره کتاب‌های ابونعیم اصفهانی و ابونصر سراج نشانه بی‌خبری ایشان از اهمیت این دو کتاب در تاریخ تصوف ایران و اسلام است. نمی‌دانم آقای پورپیرار چرا به خود اجازه داده‌اند که درباره وضع مدارس نظامیه به کتاب آقای دکتر کسایی استناد کنند که حدوداً هزار سال بعد از تأسیس نظامیه نوشته شده است؟ حقیقت امر این است که ایشان به مبادی تحقیق هم آشنایی ندارند. توضیحاتی نیز که درباره سخن حسن بصری داده‌اند، دلالت بر آن دارد که اهمیت سخن وی را درک نکردند. لازم است که به اهل فن مراجعه کنند.

۸. درباره فتح سومنات بهتر بود که به دروغ‌های شاخرداری می‌پرداختند که برای تاریخ فتح سومنات سرهم کرده‌اند و این که سرانجام سومنات در کجای جهان قرار داشته؟ در مورد مرزبندی دنیا در اعتقادات مسلمانان نیز سخن بنده را تحریف کرده‌اند. بنده نگفته‌ام که عطار «اشتباه» کرده است.

۹. درباره ابن جوزی و دست گلی که به آب داده‌اند، لازم است یک بار دیگر لای کتاب خود را باز کنند و بادقت مطالب صفحات ۱۱۳ تا ۱۲۴ را با شجرنامه مندرج در مقاله بنده مقابله کنند تا بفهمند که هر گردی گردونیسست و هر ابن جوزی، ابن جوزی مذکور در گلستان نیست. ایشان برای رفع و رجوع اشتباه بچگانه خود، پای مرحوم استاد محیط طباطبایی را به میان کشیده‌اند. واضح است که این اباطیل کسی را فریب نمی‌دهد. اظهارات مرحومان علامه قزوینی و عباس اقبال در نهایت اعتبار است و کمترین خدشه‌ای بر آن وارد نیست و اما توضیحات بنده درباره خطیب تبریزی. مراد آن بود که به شما حالی شود که اولاً «مقررات خشک مدرسه نظامیه» زائیده تخیلات شماست. ثانیاً این مقررات بر فرض صحت آن نمی‌تواند مبنای درستی برای یک تحقیق علمی باشد زیرا توجیهاتی که بر پایه «مقررات خشک» یک مدرسه استوار شده باشد، بلافاصله با رایه مدرکی که نشان می‌دهد در همان مدرسه مقررات خشک حاکم نبوده، فرو می‌ریزد و نقش بر آب می‌شود.

مقررات خشک امری کاملاً نسبی است. ممکن است مقرراتی از نظر بنده خشک باشد و از نظر دیگری ناخشک! پایه تحقیق علمی نباید بر شالوده لغزان نهاده شود. هم‌چنین نوشته‌اند که ۴ صفر ۶۵۶ برابر با بهمن ماه می‌شود. ایشان دقیقاً تعیین فرموده‌اند که با چه روزی از بهمن ماه. چنان که نوشته‌ام آن تاریخ برابر است با ۴ اسفندماه سال ۱۷۹ جلالی.

۱۰. ظاهراً افادات آقای پورپیرار درباره روابط سعدی با جوینی‌ها و این که چرا بنده از ایشان پرسیده‌ام که چرا اشعار سعدی را به طور کامل نقل نکرده‌اید؛ نیازی به پاسخ ندارد. هر خردمندی که به آن مبحث توجه کند، متوجه نیرنگ‌های از سر بی‌مایگی ایشان می‌شود. باید از ایشان پرسید شما که چندین صفحه از تقریرات علامه قزوینی را درباره مجدالملک یزدی و چندین صفحه از سفرنامه ابن جبیر را درباره ابن جوزی، در کتاب خود نقل کرده‌اید چرا از نقل یک غزل ده دوازده بیتی سعدی طفره رفته و چهار بیت آن را حذف کرده‌اید؟ علت آن روشن است. زیرا همین چهار بیت زیر آب چهل صفحه از به اصطلاح تحقیقات ایشان را می‌زده است.

در خصوص برکه کلاسه آقای پورپیرار بر حسب اتفاق با یک «سلامت درک» کاملاً راست و درست ناخودآگاه قلم بطلان بر تمامی مطالب مندرج در پریشان نامه خود کشیده و می‌نویسد: «البته ابن جبیر نیز آن حوض را کلاسه نامیده است» پس نتیجه می‌گیریم که سعدی دعاوی خود را از این سفرنامه استخراج نکرده‌والاً وی نیز می‌بایست مثل ابن جبیر و آقای پورپیرار چنین خطای مضحکی را مرتکب می‌شد.

۱۱. در مبحث مراودات سعدی با سهروردی، بنده نخواست‌ام اصالت یا عدم اصالت این داستان را روشن کنم. مراد از پرداختن به آن روشن ساختن تناقض‌گویی‌های شما بود. این که چرا در جایی بیست، سی صفحه درباره امانت‌داری و درستکاری کاتبان قلم فرسایی کرده‌اید و در جای دیگر آنان را جاعل و نامین خوانده‌اید.

۱۲. اما مباحثی که ادعا می‌شود بنده به آنها نپرداخته‌ام یعنی «دوران‌شناسی آثار سعدی»، «سعدی و زبان عربی» و «مهم‌تر از همه طرح تقدم گلستان بر بوستان» که به زعم دانشمند ما سبب می‌شده که «دست انجمن‌سعدی‌داران شیراز را به تمامی رو و وادارشان می‌کرد که به جای افسانه‌بافی درباره‌ی شیخ بزرگ ما به حقیقت‌حال او توجه کنند»!!

اکنون ببینیم کشفیاتی که دست انجمن‌سعدی‌داران را رو می‌کرده است چیست. «دوران‌شناسی سعدی» با آن الفاظ دهان‌پُرکنش اراجیفی است از این دست: چرا اشعار سعدی در المعجم شمس قیس (که حدود ۶۳۰ تألیف شده) نیامده است؟ چرا اشعار سعدی در جُنگ نزهة المجالس (که به تصریح استاد ریاحی در حدود ۶۵۰ گردآوری شده) نیامده؟ چرا اشعار سعدی در تاریخ جهان‌گشای جوینی (که حدود ۶۵۸ تألیف شده) نیامده است؟... سرانجام نتیجه می‌گیرند که سعدی پیش از نگارش گلستان و بوستان شعر جدی نمی‌گفته بلکه «هزل‌بافی» می‌کرده اما ناگهان یک شبه توبه می‌کند و به جد روی می‌آورد: «گمانه من، چنان که آورده‌ام، بر این است که شیخ پیش از آن شب تعهد (؟) و توبه جز به شنگول‌سرای و هزل‌بافی طبع نیازموده است».

بعضی از این نکات مکشوفه را آقای پورپیرار از مقدمه برخی از کتاب‌های سابق‌الذکر که مصححان آنها به درج نشدن اشعار سعدی در آن کتب تصریح کرده‌اند، اقتباس کرده و بقیه را نیز از یکی از مقالات مرحوم عباس اقبال که حدود ۶۰ سال پیش نوشته شده. بنابراین نیامدن اشعار سعدی در این کتاب‌ها نکته جدیدی نیست. اما نتیجه‌گیری آقای پورپیرار جالب توجه و نتیجه برداشتی عوامانه از «تحول روحی» است که بعضی از صوفیان ساده‌دل درباره بزرگان از تصوف سرهم کرده‌اند و محقق ما هم خواسته‌اند تا با تعمیم آن به زندگی سعدی حرفی زده باشند. ایشان چیزکی درباره تحول روحی شنیده‌اند، اما اگر اندکی درباره این قصه‌ها تأمل می‌کردند و چند کتاب تحقیقی درباره همان صوفیان متحول شده مطالعه می‌کردند متوجه می‌شدند که این داستان‌ها اساسی

نداشته و با عقل و منطق هم سازگار نیست. تحول روحی ناشی از یک دوره طولانی از کشمکش درونی است و ممکن نیست که در «یک شب» اتفاق بیافتد. به آقای پورپیرار توصیه می‌شود تا در عوض پناه بردن به این تخیلات کودکانه کتاب‌های چون المنقذ من الضلال و فرار از مدرسه را مطالعه بفرمایند تا دریابند که فی‌المثل غزالی برای انتقال از شریعت به طریقت، که فاصله‌ای نه چندان طولانی‌ست، چه مراحل را پشت سر گذاشته و قیاس کنند با کسی که بخواهد از «شنگول‌سرایی» به حکمت و اخلاق برسد. پرواضح است که چنین کسی در نهایت سوزنی سمرقندی از آب در می‌آید نه سعدی.

نیامدن اشعار سعدی در این کتاب‌ها از قضا مؤید همان اظهاراتی است که محققان درباره این قسمت از عمر سعدی ابراز کرده و متذکر شده‌اند که سعدی در حدود سال‌های ۶۲۰ تا ۶۵۰ در ایران به سر نمی‌برده است و پس از تدوین بوستان و گلستان و طبیات در سال‌های ۶۵۵ و ۶۵۶ و ۶۵۸ است که به آن شهرت شگفت‌انگیزی رسد. در این خصوص رجوع شود به مقاله «ذکر جمیل سعدی» مندرج در کتاب نقد حال تألیف شادروان استاد مینوی و کتاب حدیث خوش سعدی نوشته مرحوم دکتر زرین‌کوب ص ۱۵ به بعد.

اما درباره عربی‌دانی یا عربی‌ندانی سعدی بنده در گفتارم نوشته‌ام: «در این بررسی به این موضوع که از عهد ما خارج است، نپرداخته‌ایم» بنده داوری درباره میزان دانش عربی سعدی را به دانشمندی چون آقای پورپیرار واگذار کرده‌ام که میزان وقوف ایشان به زبان عربی نزد خوانندگان معلوم است. ایشان بر این توهم مضحکند که اگر سعدی به کشورهای عربی رفته و مدتی را در آن جا به سر برده بایست زبان عربی را در حدعالی می‌دانست و اشعار عربی‌اش با اشعار متنی و بحتری پهلوی می‌زد! پس تکلیف صدها شاعر متوسط و دون متوسط ادب عربی که زبان مادری‌شان نیز عربی بوده چه می‌شود؟

درباره تاریخ نگارش بوستان و گلستان دانشمند ما هیچ مدرک و یا دلیل عقلی برای ادعای مضحک خودارایه نکرده‌اند. سعدی خود می‌گوید که بوستان را در ۶۵۵ و گلستان را در ۶۵۶ نوشته است و ما هیچ قرینه‌ای که دال بر نادرست بودن این سخن باشد، در دست نداریم.

اکنون بنده نفهمیدم که مهملات سه گانه چه چیزی را از زندگی سعدی رو می‌کرده است؟ نپرداختن به این مهملات جهت پرهیز از اتلاف وقت و کاغذ بوده است.

۱۳. درباره ظهیر و زهیر فرموده‌اند که غلط چاپی بوده است. شگفتا! چگونه ممکن است که زهیر دو بار به غلط ظهیر چاپ شود آن هم در دو چاپخانه. یک بار چاپخانه مجله ایران فردا و یک بار در چاپخانه آقای پورپیرار؟! نه کاکو! همان رند شیر پاک خورده، شفاهاً این مطالب را به عرض رسانیده است! با این حال بنده می‌پذیرم که غلط چاپی بوده، بحث اصلی بر سر املائی کلمه نبود. منظور من آن بود که دیوان زهیر کتابدرسی سعدی بوده است یا خیر؟ لطفاً به این پرسش پاسخ دهید.